

طبقات فلاسفه اسلامی - بخش اول

<?xml encoding="UTF-8">

در اینجا لازم می‌دانیم کاری را که تاکنون ندیده ایم کسی انجام داده باشد، انجام دهیم و آن این که «طبقات فلاسفه اسلامی» را از آغاز تا کنون مشخص سازیم، یعنی همان کاری که تقریباً درباره فقهای شیعه انجام دادیم. این کار هر چند کار آسانی نیست، ولی این بنده نظر به علاقه ای که به سیر فلسفه در اسلام دارد روی این موضوع کارهایی کرده است، هر چند هنوز آن را ناتمام می‌داند. تحقیق در سیر فلسفه در اسلام بدون شناخت طبقات فلاسفه از نظر زمانی میسر نیست. ما در اینجا به طور مختصر این طبقات را که بر حسب استاد و شاگردی است ذکر می‌کنیم، یعنی آنان که در یک طبقه قرار می‌گیرند یا واقعا از اساتید طبقه بعدی و شاگردان طبقه قبل هستند و یا همزمان آنها می‌باشند. مقصود ما در این طبقه بندی از فلاسفه اسلامی، فلاسفه دوره اسلامی است که در جو اسلامی و محیط اسلامی فعالیت داشته اند، و البته افرادی-مخصوصاً در دوره های اولیه-احیاناً یافت می‌شوند که مسلمان نیستند، یهودی و یا مسیحی می‌باشند و یا-لااقل به عقیده بعضی-ملحد می‌باشند. ما پس از ذکر همه طبقات از آغاز تا زمان خودمان، به برخی نتیجه گیری ها می‌پردازیم.

طبقه اول

فلسفه اسلامی با ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی معروف به «فیلسوف العرب» آغاز می‌شود. الکندی عرب خالص است. معاصر است با مامون و معتصم. با حنین بن اسحاق و عبد المسيح بن ناعمه حمصی مترجمان معروف معاصر است. در مقدمه کتاب اثولوجیا می‌نویسد: «آن را عبد المسيح ترجمه کرد و ابو یعقوب کندی تهذیب و اصلاح کرد». در اینکه آیا او خود مترجم هم بوده است تردید کرده اند، ولی از ابو معشر بلخی شاگرد کندی نقل شده که کندی یکی از چهار مترجم درجه اول دوره اسلامی است. دوره کندی دوره ترجمه است ولی خود کندی فیلسوفی صاحب نظر و بلند قدر است. در حدود دویست و هفتاد کتاب و رساله به کندی نسبت داده شده است. ابن الندیم فهرست کتابهای او را در رشته های مختلف: منطق، فلسفه، نجوم، حساب، هندسه، طب، اصول عقاید دینی فهرست کرده است. برخی از نسخه های کتب کندی اخیراً به دست آمده و چاپ شده. معلوم می‌شود ارزش این فیلسوف بسیار بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد. کندی قطعاً یکی از نوابغ جهان و از ستارگان قدر اول دوره اسلامی است. برخی از اروپاییان او را یکی از دوازده چهره عقلی تاریخ بشر که تاثیر فراوان داشته اند شمرده اند (1).

کندی مردی خود ساخته بوده است. تاریخ نشان نمی‌دهد که در طبقه مقدم بر او و یا در طبقه خود او فیلسوفی صاحب نظر اعم از مسلمان یا غیر مسلمان وجود داشته است.

درباره کندی همین قدر نوشته اند که در بصره و بغداد به تحصیل پرداخت و می‌دانیم که در آن وقت نه در بصره و نه در بغداد فیلسوفی وجود نداشته است. این است که کندی سر سلسله حلقات فلاسفه اسلامی است بدون

آنکه خود به حلقه ای و طبقه ای دیگر وابسته باشد.

آقای تقی زاده در تاریخ علوم در اسلام و پروفیسور کربن در تاریخ فلسفه اسلامی نوشته اند که کندي در رساله ای مدت امپراطوري عرب (خلافت) را پیش بینی کرده است که مطابق (و لاقلاً نزدیک به واقع) در آمده است. ما در اینجا عبارت پروفیسور کربن را می آوریم :

«این فیلسوف، در رساله ای مدت امپراطوري عرب را از طریق محاسباتی که هم از علوم یونانی من جمله اختر شماری اقتباس کرده و هم از تفسیر متون قرآنی استفاده نموده مساوی 693 سال پیش بینی کرد.» (2)

این که برخی نوشته اند : «تمایل و آشنایی مسلمین با فلسفه یونانی با ترجمه آثار حکمای یونان و اسکندریه و تفاسیر و شروح آنها و همچنین با تعلیمات گروهی مانند قویری، یوحنا بن حیلان و ابو یحیی المروزی (مروودی سریان) و ابو بشر متی بن یونس و ابو زکریا یحیی بن عدی آغاز شد» (3) صحیح نیست. تمایل و آشنایی مسلمین و بلکه پیدایش فیلسوف صاحب نظر در میان آنها قبل از دوره افراد نامبرده به وقوع پیوست. فلسفه اسلامی با ابو یوسف یعقوب کندي آغاز می شود و به وسیله شاگردان او ادامه می یابد.

شخصیتهای نامبرده، برخی (ابراهیم قویری، ابراهیم مروزی، یوحنا بن حیلان، ابن کرنیب) با شاگردان کندي هم دوره و هم طبقه اند و برخی (ابو بشر بن متی و یحیی بن عدی) چنانکه بعداً خواهیم گفت در طبقه سوم و چهارم محسوب می شوند. بعداً درباره این مطلب توضیح بیشتری خواهیم داد و مقدار تاثیر افراد نامبرده را بیان خواهیم نمود.

کندي همچنانکه فیلسوفی عالقدر بوده، مسلمانی متصلب و پاک اعتقاد و مدافع بوده است. کتب زیادی در حمایت دین اسلام نوشته است. بعضی به اتکای برخی قرائن او را شیعه دانسته اند (4). کندي از افرادی است که در هر مساله ای که میان اصول اسلامی و اصول فلسفه تعارض یافته است جانب اسلام را گرفته است، چنانکه از عقیده خاص او درباره حدوث زمانی عالم و حشر اجساد پیداست. کندي از افرادی است که همیشه کوشا بوده است که معارف اسلامی و اصول فلسفی را با یکدیگر توفیق دهد. این همان کاری است که با کندي شروع شد و ادامه یافت. عجیب این است که برخی او را به علت این که نامش یعقوب و نام پدرش اسحاق و کنیه اش ابو یوسف است یهودی پنداشته اند و عجیب تر این که در بعضی روایات که قطعاً مجعول است، از او به عنوان کسی یاد کرده اند که در نظر داشته ردی بر قرآن مجید بنویسد.

امروز در اثر تحقیقاتی که به عمل آمده روشن شده که اولاً ارزش علمی و فلسفی کندي بیش از آن است که قبلاً تصور می شد، ثانیاً مسلمانی پاک اعتقاد و مدافع و احتمالاً شیعه بوده است، ثالثاً به واسطه موقعیت علمی و اجتماعی محسود بوده است و نسبتهای ناروا به او مولود آن حسادتهاست.

همان طور که قبلاً اشاره شد، کندي شخصیت منحصر به فرد طبقه خودش است. شخصیتی دیگر اعم از مسلمان و غیر مسلمان که فیلسوفی صاحب نظر باشد، در طبقه و دوره او وجود ندارد. کندي در حدود سال 258 در گذشته است.

طبقه دوم

این طبقه از دو گروه مختلف تشکیل می شود : گروه شاگردان کندي و گروهی که شاگرد کندي نبوده اند. اما گروه اول :

1. ابو العباس، احمد بن الطیب سرخسی. بزرگترین شاگرد کندي بوده است. در سال 218 متولد و در سال 286 به

دست قاسم بن عبید الله وزیر معتضد به قتل رسیده است. ابن ابی اصیبعه پنجاه و چهار کتاب و رساله از او نام می برد که ظاهراً هیچ کدام در دست نیست، از جمله کتاب المسالک و الممالک در جغرافیا و شاید اولین جغرافی نویسنده جهان اسلام او باشد، دیگر کتابی در فرق بین نحو و منطق، دیگر کتابی در اینکه اصول و ارکان فلسفه بعضی مبتنی بر بعض دیگر است، و دیگر کتابی در قوانین عام فن دیالکتیک (جدل).

هانری کربن می نویسد: «او الفبای صدا داری اختراع کرد که وسیله حمزه اصفهانی تکمیل شد». و هم او می نویسد: «در مورد تسمیه هایی که در زبان عربی برای تعیین رواقیون به کار می رود، اطلاعات گرانمایی به دست داد که بدون آنها خاطره رواقیون در روایات اسلامی اندکی در پرده ابهام قرار داشت».

این مرد نیز از تکفیر بی نصیب نمانده است. سرخسی طبق نقل ریحانة الادب از اعیان الشیعة از لسان المیزان شیعه بوده است. 2. ابو زید احمد بن سهل بلخی. هم ادیب بوده و هم فیلسوف. ابن الندیم شرح حال او را در ردیف ادبا و نویسندگان آورده است و کتب فلسفی او را نیز همان جا بیان کرده است (5) ولی در ضمن احوال محمد بن زکریای رازی (در ردیف اطبا) که فلسفه را نزد بلخی خوانده است، مختصری درباره ابن بلخی توضیح می دهد بدون آنکه معلوم کند این همان ابو زید بلخی است یا شخص دیگر است و می گوید: من کتابهای زیادی به خط ابن بلخی در علوم بسیاری دیده ام که همه مسوده و ناتمام بود (6).

بلخی علاوه بر مقام فلسفی، در ادب از طراز اول ادبای اسلامی به شمار رفته است. او را با جاحظ همردیف می شمارند و برخی او را بر جاحظ ترجیح می دهند.

ابن الندیم علاوه بر سایر کتب، کتابهایی از او به نامهای شرائع الادیان و نظم القرآن و قوارع القرآن و غریب القرآن و فضائل مکه را نام برده است. وی در سال 322 در گذشته است.

در فهرست ابن الندیم و تاریخ الحکماء ابن قفطی ذکری از اینکه بلخی شاگرد کندی بوده به میان نیامده است، ولی متاخران بالاجماع او را شاگرد کندی دانسته اند. ظاهراً مدرک همه آنها معجم الادباء یا قوت حموی است (7) اما اگر واقعا سال وفات بلخی 322 باشد، شاگردی او نزد کندی بسیار بعید است، زیرا کندی در حدود سال 258 در گذشته است و شصت و چهار سال میان این دو تاریخ فاصله است. مگر این که فرض کنیم بلخی لااقل حدود صد سال عمر کرده است، ولی معجم الادباء تصریح می کند که وی 87 یا 88 سال عمر کرد. پس اگر او در سال 322 در گذشته باشد، در وقت فوت کندی 13 یا 14 سال داشته است. شاید بلخی شاگرد مع الواسطه کندی بوده است.

بلخی نیز احتمالاً شیعه است و هم رومی به کفر و الحاد شده است (8). می گویند ابو الحسن عامری، فیلسوف معروف-که بعد درباره اش سخن خواهیم گفت-شاگرد بلخی بوده است، ولی چنانکه بعداً خواهیم گفت بعید به نظر می رسد.

3. ابو معشر، جعفر بن محمد بلخی. در ابتدا از اصحاب حدیث و دشمن کندی و مسلک او بود. کندی با حيله و تدبیر او را به نجوم و ریاضی علاقه مند ساخت و از آزارش راحت شد و بنابر نقل الفهرست در حلقه شاگردان الکندی در آمد (9). ابو معشر بیش از صد سال عمر کرده و در سال 272 در گذشته است. او پیش از آنکه فیلسوف باشد، مورخ و منجم است.

ابن الندیم چند نفر به نام حسنویه و نفطویه و سلمویه و یک نفر دیگر به همین وزن یاد می کند که شاگرد کندی بوده اند. ما بیش از آنچه ابن الندیم ذکر کرده از آنها اطلاعی نداریم. این قدر می دانیم که یک نفر طبیب به نام سلمویه بن بنان معاصر کندی است که طبیب مخصوص معتصم بوده و ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه به تفصیل

درباره اش بحث کرده اند و او نصرانی و سریانی بوده است (10)، اما اینکه این سلمویه همان است که ابن الندیم او را از شاگردان کندی شمرده است، نمی دانیم.

از جمله شاگردان کندی مردی بوده به نام «دبیس محمد بن یزید» و ابن الندیم بالاجمال از او یاد کرده است (11) و شخص دیگری به نام «زرنب» که ابن ابی اصیبعه ضمن شمارش رساله های کندی می گوید: «رسالة الي زرنب تلمیذه في اسرار النجوم».

اما گروه دوم یعنی افرادی از طبقه دوم که شاگرد الکندی نبوده اند، آنها عبارتند از:

1. ابو اسحاق، ابراهیم قویری. ابن الندیم در الفهرست بعد از ذکر ابو العباس سرخسی، از ابراهیم قویری یاد می کند و می گوید: «ممن اخذ عنه المنطق و كان مفسرا» یعنی از کسانی است که منطق از او آموخته شده است و خود مفسر و شارح کلمات پیشینیان بوده است. البته احتمال این هست که فعل «اخذ» به صورت معلوم خوانده شود نه مجهول. معنی عبارت این خواهد بود که قویری نیز مانند ابو العباس سرخسی شاگرد کندی بوده و منطق را از او آموخته است. ولی تاکنون ندیده ایم کسی این احتمال را در عبارت ابن الندیم داده باشد. ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء ضمن شرح حال فارابی، جریانی از زبان فارابی راجع به کیفیت ظهور فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه نقل می کند و نام قویری در آن جریان آمده است.

فارابی بعد از بحثی درباره ظهور و نشر فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه، می گوید:

«مقارن ظهور اسلام، تعلیم از اسکندریه مصر به انطاکیه منتقل شد و مدتی گذشت و کار کسادی حکمت به آنجا کشید که در انطاکیه جز یک معلم وجود نداشت. دو نفر یکی اهل مرو و دیگری اهل حران از او حکمت آموختند و از انطاکیه بیرون رفتند در حالی که یک عده کتاب با خود بردند. بعد از آن ابراهیم مروزی و یوحنا بن حیلان نزد شخص مروزی، و اسرائیل اسقف و ابراهیم قویری نزد شخص حرانی به تعلم پرداختند. اسرائیل و قویری هر دو به سوی بغداد رهسپار شدند. اسرائیل به امور دینی پرداخت و قویری به کار تعلیم مشغول شد. یوحنا بن حیلان نیز به کارهای دینی پرداخت و ابراهیم مروزی به بغداد آمد و ابو بشر متی نزد او تحصیل کرد.» (12)

از سخن فارابی پیداست که تعلیم و تعلم در حوزه انطاکیه (که حوزه نصرانی بوده) منحصر بوده به منطق، آنهم تا اواخر اشکال وجودیه. فارابی طبق گفته خودش منطق را نزد یوحنا بن حیلان آموخته است و می گوید همین که کار تعلیم به دست مسلمین افتاد تحریم بقیه منطق-که قبلا کلیسا تحریم کرده بود-لغو شد.

مسعودی در کتاب معروف التنبیه و الاشراف می گوید: ما در کتاب فنون المعارف و ماجری فی الدهور السوالف گفته ایم به چه سبب مقارن زمان عمر بن عبد العزیز، تعلیم از اسکندریه به انطاکیه منتقل شد و مقارن ایام متوکل از انطاکیه به حران منتقل گشت و در زمان معتضد (279-289) امور تعلیم به دست ابراهیم قویری و یوحنا بن حیلان (متوفی در ایام مقتدر در بغداد) و ابراهیم مروزی افتاد و بعد از آنها منتهی شد به ابو احمد بن کرنیب و ابو بشر متی و بعد از آنها به ابو نصر فارابی رسید.

قویری بنا به گفته ابن الندیم استاد ابو بشر متی بوده است.

2. ابو یحیی، ابراهیم مروزی سابق الذکر. او نیز استاد ابو بشر متی بوده است.

ابن الندیم می گوید مردی فاضل و لکن سریانی بود و هر چه در منطق کتاب نوشته به لغت سریانی است (13).

3. یوحنا بن حیلان. همان است که نامش قبلا در ذیل نام ابراهیم قویری برده شد و گفتیم که استاد منطق فارابی بوده است. معلوم نیست که فارابی منطق را در کجا نزد یوحنا تحصیل کرده است. بعضی نوشته اند که فارابی برای تحصیل. ابن قفطی تصریح می کند که در بغداد بوده است (15). از ظاهر سخن فارابی-که قبلا از

عیون الانباء نقل کردیم-بر می آید که یوحنا به بغداد نیامده است.

4. ابو العباس محمد بن محمد ایرانشهری نیشابوری. از این شخص اطلاع صحیحی در دست نیست. ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه و ناصر خسرو در زاد المسافرین از او یاد کرده اند. گویند برخی عقاید فلسفی محمد بن زکریای رازی درباره قدم مکان و هیولا متخذ از اوست، و هم می گویند مدعی نبوت و پیامبری عجم بوده است (16). ایرانشهری معلوم نیست از گروه پیروان و شاگردان کندی است یا از گروه قویری و ابن حیلان و مروزی و یا خود مستقل از همه اینهاست و به گروه سومی وابسته است.

از آنچه تاکنون گفته شد معلوم شد تا حدود اوایل قرن چهارم دو نحله فلسفی وجود داشته است: نحله ای که از کندی آغاز شده است که شامل تعلیم منطق و فلسفه و طب و نجوم و موسیقی و غیره بوده است و نحله حرانیها که ظاهراً در ابتدا از منطق تجاوز نمی کرده است.

طبقه سوم

در این طبقه پنج نفر قابل ذکرند:

1. ابو بکر محمد بن زکریای رازی که به «جالینوس العرب» اشتهاً یافته است. بیشتر شهرت و هم تخصص وی در طب است. در این فن از طراز اول تاریخ شمرده می شود. برخی او را در طب عملی و تجربی بر بوعلی ترجیح داده اند. در سال 251 متولد شده و در سال 313 درگذشته است. قبلاً گفتیم که ابن الندیم او را شاگرد بلخی شمرده است و احتمالاً این بلخی همان ابو زید بلخی شاگرد کندی است. علیهذا رازی شاگرد شاگرد کندی است. قرائن دیگری به دست آمده که تایید می کند استاد رازی همان ابو زید بلخی است (17).

ابو زید در سال 243 یا 244 متولد شد و از شاگرد خود (رازی) که در 251 متولد شده است 7 یا 8 سال بزرگتر بوده است و البته این بعید نیست، خصوصاً با توجه به اینکه رازی در بزرگسالی به تحصیل اشتغال پیدا کرده است. ابو زید 9 سال هم بعد از شاگرد خود زنده بوده است. استاد دیگر رازی ابو العباس ایرانشهری است که قبلاً نام بردیم و اطلاع درستی از او در دست نیست.

رازی عقاید فلسفی خاص دارد، به فلسفه ارسطویی زمان خویش تسلیم نبوده است. در باب ترکیب جسم قائل به «اجزاء ذره ای» بوده است. عقیده خاصی در باب «قدمای خمسه» داشته است که معروف است و کم و بیش در کتب فلسفه مطرح است. عقاید فلسفی رازی را در باب «قدمای خمسه» فارابی، ابو الحسین شهید بلخی، علی بن رضوان مصری، ابن الهیثم بصری رد کرده اند.

در فهرست کتب رازی، کتاب فی النبوات آمده که دیگران به طعن و استهزا نام او را «نقض الادیان» نهاده اند و کتاب دیگری به نام فی حیل المتنبتین که دیگران به طعن نام او را «مخاریق الانبیاء» گذاشته اند. این کتابها در دست نیست، ولی متکلمین اسماعیلی از قبیل ابو حاتم رازی و ناصر خسرو (و شاید منقول از ابو حاتم) در کتب خود به نقل قول از رازی مطالبی آورده مبنی بر اینکه او منکر نبوات بوده است. هر چند ابو حاتم نام رازی را نبرده است و از او با کلمه «ملحد» یاد کرده است ولی مسلم است که منظور او محمد بن زکریای رازی است.

نظر به اینکه آن کتب در دست نیست، نمی توان اظهار نظر قطعی کرد ولی از مجموع قرائن می توان به دست آورد که رازی منکر نبوات نبوده و با «متنبتین» (مدعیان دروغین نبوت) در ستیزه نبوده است. مباحثات رازی با ابو حاتم اسماعیلی در منزل یکی از بزرگان ری در حضور اکابر و بزرگان شهر و «علی رؤوس الاشهاد» محال است که در زمینه ابطال نبوات باشد و رازی صریحاً و علناً همه نبوات را تکذیب کند و همه مذاهب را باطل بداند و در نهایت

احترام هم زیست نماید. این که برخی ادعا می کنند که ابو ریحان بیرونی کتابی به نام «نقض الادیان» و کتابی به نام «مخاریق الانبیاء» به رازی نسبت داده است (18) به هیچ وجه صحیح نیست. ابو ریحان یکی از آن کتابها را «فی النبوات» و دیگری را «فی حیل المتنبین» می خواند و به دنبال نام هر کدام کلمه «یدعی» را اضافه می کند و می رساند که این نام را دیگران داده اند. ابن ابی اصیبعه ضمن اینکه نسبت چنین کتابی را به رازی انکار می کند، احتمال می دهد که برخی «اشرار» این کتاب را ساخته و از روی دشمنی به رازی نسبت داده باشند و تصریح می کند که نام «مخاریق الانبیاء» را دشمنان رازی نظیر علی بن رضوان مصری به این کتاب داده اند نه خود رازی. از سخن ابن ابی اصیبعه پیداست که کتاب نبوات و کتاب حیل المتنبین غیر این کتابی است که این نام به او داده شده است، و آن دو کتاب وضع روشنی دارد.

بعلاوه، رازی سخت پابند به توحید و معاد و اصالت و بقاء روح است. کتابی دارد فی ان للانسان خالقا متقنا حکیم (19) و کتابی دارد در رد سیسن ثنوی (20) رد بر مانویت) و رساله ای الی علی بن شهید البلخی فی تثبیت المعاد (21) و نظرش در آن کتاب-همچنانکه ابن ابی اصیبعه می گوید-نقد نظریه منکران معاد است، و کتابی فی ان النفس لیس بجسم (22). چگونه ممکن است کسی همه اصول مبدا و معاد و روح و نفس را پذیرفته باشد و منکر نبوات و شرایع باشد؟!بعلاوه او کتابی دارد فی آثار الامام الفاضل المعصوم (23) که به احتمال قوی بر طبق مذاق شیعه در امامت نوشته است، و کتابی دارد به نام النقض علی الکیال فی الامامة (24) و کتابی به نام کتاب الامام و الماموم المحققین (25)، و همه می رساند که اندیشه امامت فکر او را مشغول می داشته است. بدیهی است کسی که منکر شرایع و نبوات باشد، درباره امامت حساسیتی ندارد.

بعید نیست همچنانکه بعضی گفته اند (26) رازی تا حدودی طرز تفکر شیعی امامی داشته است و همه مفکرانی که این گونه طرز تفکر داشته اند، از طرف دشمنان شیعه امامیه متهم به کفر و زندقه می شدند. گذشته از همه اینها استدلالی که از رازی در انکار نبوت نقل شده، آنقدر سست و ضعیف است که از مفکری مانند رازی بسیار بعید است، از قبیل این که اگر می بایست مردم هدایت شوند چرا همه مردم پیامبر نیستند؟! آنچه می توان گفت این است که رازی اشتباهات و انحرافات داشته است، ولی نه در حد انکار نبوات و شرایع، دشمنان او که سخنان او را نقل کرده اند به او چنین چهره ای داده اند و اصل سخن رازی هم که در دست نیست. ما در عصر خود کتابهایی دیده ایم که خالی از اشتباهات و انحرافات نیستند، ولی مخالفان آن کتابها چنان چهره ای به آن کتابها داده اند که اگر کسی اصل آن کتابها را ندیده باشد باور نمی کند که این رسالات و مقالات در رد چنان کتابی باشد.

رازی دو دسته مخالف داشته است : مخالفانی که بر آراء فلسفی او رد نوشته اند مانند فارابی و شهید بلخی و ابن هیثم و بعضی دیگر، و مخالفانی که بر آراء مذهبی او رد نوشته اند. تنها این گروه که همان اسماعیلیان اند و تاریخ، خود آنها را «ملاحده» می خواند، چهره «الحاد» به رازی در تاریخ داده اند و دیگران را هم تا حدی تحت تاثیر قرار داده اند. اخیرا ملاحده عصر ما به نحوی دیگر در تایید ملاحده اسماعیلی چهره الحادی به رازی می دهند، ولی نه به منظور بلا توجیه ساختن رازی بلکه به منظور توجیه کردن خودشان.

مطلبی دیگر که باید ناگفته نماند این است که رازی علیرغم نبوغ و تخصص در طب، در اندیشه های فلسفی توانا نبوده است. می توان به ابن سینا حق داد که در پاسخ به پرسشهای ابو ریحان بیرونی، رازی را «المتکلف الفضولی المتکلم بما لا یعنیه» می خواند.

2. ابو الحسین شهید بن الحسین البلخی. هم حکیم بود و هم شاعر. به عربی و فارسی شعر می سروده و از

قدیمیترین شاعران زبان فارسی به شمار می آید.

ابن الندیم گویی شهید بلخی را درست نمی شناخته است، زیرا او را تحت عنوان «رجل يعرف بشهید بن الحسین و یکنی ابا الحسن» (27) یاد می کند. بعد جمله ای دارد که ظاهر این است که می خواهد بگوید وی شاگرد ابو زید بلخی بوده است، اگر چه تا کنون ندیده ایم کسی این احتمال را در گفته ابن الندیم داده باشد. ابن الندیم می گوید این مرد (شهید) کتابها تصنیف کرده و بین او و رازی مناظراتی بوده است.

شهید، هم نظریه رازی را در مساله «لذت» - که در کتب فلسفه مثل اسفار و غیره مطرح است - رد کرده است و هم نظریه معروف او را در باب «قدمای خمس» . شهید در سال 325 در گذشته است.

3. ابو احمد حسین بن ابو الحسین اسحاق بن ابراهیم بن زید بن کاتب معروف به ابن کرنیب از فضلای متکلمین اسلامی و از حکمای طبیعی (در مقابل حکمای ریاضی) بوده است، بر عکس برادرش ابو الحسین بن کرنیب و برادر زاده اش ابو العلاء بن ابی الحسین که اهل ریاضیات بوده اند و ابن الندیم نام آنها را در ردیف ریاضی دانان آورده است، ابو احمد بن کرنیب هم متکلم بوده و هم فیلسوف و هم طبیب. مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده در هر دو قسمت (کلام و فلسفه) تدریس می کرده و شاگردان و تلامذه ای داشته و شخصیت ممتازی به شمار می رفته است. ابن الندیم می گوید : «در نهایت فضل و معرفت و ورود در علوم طبیعی قدیم بود» (28) . عین عبارت ابن الندیم در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه تکرار شده است، ولی مسعودی - چنانکه دیدیم - او را هم طبقه ابو بشر متی و در طبقه بعد از قویری و مروزی شمرده است. بعید نیست که نزد آنها تحصیل کرده باشد، هر چند گفته می شود ابو بشر متی نزد ابن کرنیب تحصیل کرده است. تاریخ ولادت و وفات ابن کرنیب و همچنین اساتید او و شاگردان او دقیقاً معلوم نیست، لهذا محتمل است که از طبقه دوم به شمار آید.

کتابی که از او یاد می شود کتابی است در رد ثابت بن قره در مساله فلسفی معروف که هم اکنون نیز در کتب فلسفه طرح می شود و آن «لزوم یا عدم لزوم تخلل سکون میان دو حرکت متضاد» است. در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن! 472 ابی اصیبعه و به تبع آنها در نامه دانشوران «حرکتین متساویتین» ضبط کرده اند که البته غلط است، صحیح همان است که در الفهرست آمده است : «حرکتین متضادتین» .

4. ابو بشر، متی بن یونس (یونان) نصرانی منطق‌ی بغدادی. ابن الندیم در الفهرست می گوید یونانی است و اهل دیرقنی. دیرقنی مطابق آنچه در نامه دانشوران می نویسد همان دیر مرماری است که «اسکول مرماری» (مدرسه مرماری) هم خوانده می شود و در نزدیک بغداد است. ابن الندیم می گوید : ریاست منطقیین در عصر خودش به او منتهی شد، و هم او می گوید که ابو بشر نزد ابراهیم قویری و ابی احمد بن کرنیب و دو نفر دیگر به نام دو فیل (روفیل - روبیل) و بنیامین تحصیل کرده است. قبلاً نقل کردیم که وی نزد یحیی مروزی نیز تحصیل کرده است. ابن ابی اصیبعه در ضمن شرح حال فارابی می گوید : «ابو بشر متی، ایساغوجی را نزد یک نصرانی (ظاهراً همان بنیامین که الفهرست نام برده است) و قاطیغوریاس (مقولات) را نزد روبیل و قیاس را نزد ابو یحیی مروزی آموخت» .

ابو بشر، هم مترجم بود و هم فیلسوف ولی در حقیقت منطق‌ی بوده نه فیلسوف به اصطلاح عصر ما. کتب

منطقی او و شروح او بر کتب منطقی ارسطو مدار تدریس و تعلیم و تعلم محصلین بوده است (29) .

ابو بشر متی مطابق آنچه ابن القفطی نوشته است در سالهای میان 320 و 330 زنده بوده است. ابن ابی اصیبعه می نویسد که در سال 328 درگذشته است. این که در نامه دانشوران می نویسد وفات ابو بشر در سال 308 بوده

است علي الظاهر غلط نسخه است.

5. ابو نصر محمد بن محمد بن محمد بن طرخان فارابي. بي نیاز از معرفي است. به حق او را «معلم ثاني» و «فيلسوف المسلمين من غير مدافع» لقب داده اند (30). اهل ترکستان است. معلوم نیست که ایرانی نژاد است یا ترک نژاد. هم زبان ترکی می دانسته و هم زبان فارسی، ولی تا آخر در جامه و زی ترکان می زیسته است. مردی بوده فوق العاده قانع و آزادمنش، غالباً کنار نهرها و جویبارها و یا گلزارها و باغستانها سکني می گزید و شاگردان همان جا از محضرش استفاده می کردند. نواقص کار کندي را در منطق تکمیل کرد. گویند فن تحلیل و انحاء تعلیمیه منطق را که تا آن وقت در اختیار کسی نبود و یا ترجمه نشده بود، فارابی به ابتکار خود افزود، و همچنین صناعات خمس و موارد استفاده از هر صنعت را او مشخص ساخت. فارابی از افرادی است که عظمتش از او شخصیتی افسانه ای ساخته است تا آنجا که ادعا کرده اند او هفتاد زبان می دانسته. او از افراد خود ساخته است.

استاد قابل توجهی ندیده است. استاد او یوحنا بن حیلان بوده. منطق را نزد او آموخته است. متاخرین عموماً می نویسند که او ابتدا در بغداد نزد ابو بشر متی تحصیل کرد و سپس به حران رفت و نزد یوحنا بن حیلان به تحصیل منطق پرداخت (31). ظاهراً مدرک این نسبت، سخن ابن خلکان است، اوست که چنین تصریحی کرده بدون این که مدرکی نشان دهد. ولی از گفته ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه معلوم می شود که فارابی معاصر ابو بشر بوده و شخصیتی مافوق او در زمان خود او داشته است.

ابن القفطی می گوید: «و کان ابو نصر معاصراً لابی بشر متی بن یونس الا انه کان دونه فی السن و فوقه فی العلم» یعنی فارابی با ابو بشر هم عصر بود، از او به سال پایینتر و به علم بالاتر بود. قریب به همین است سخن ابن ابی اصیبعه. بعلاوه بسیار بعید است که فارابی پس از درک حوزه ابو بشر متی و استفاده از او در بغداد، به حران نزد یوحنا بن حیلان برای تحصیل منطق برود. خود فارابی فقط از یوحنا بن حیلان به عنوان معلم یاد کرده است. ابن القفطی مدعی است که فارابی در بغداد نزد یوحنا تحصیل کرده است.

فارابی در سال 257 (شش سال بعد از تولد رازی و یک سال قبل از درگذشت کندي) متولد شد و در سال 339 درگذشت. هشتاد و دو سال عمر کرد.

فارابی فیلسوفی است مشائی و در عین حال خالی از مشرب اشراقی نیست، چنانکه کتاب فصوص الحکم او حکایت می کند. او در عین حال یک نفر ریاضی دان و موسیقی دان درجه اول است. آراء سیاسی و نظریات خاص درباره مدینه فاضله دارد که معروف است. فارابی فلاسفه قبل از خود را تحت الشعاع قرار داد. تالی تلوی ارسطو شمرده شد و «معلم ثاني» لقب یافت.

طبقه چهارم

از این طبقه افراد زیادی نمی شناسیم. آنچه از نقلها بر می آید این است که فارابی و ابو بشر متی و ابن کرنیب شاگردها داشته اند، ولی اطلاع درستی از آنها نداریم. از شخصیتهای این طبقه:

1. یحیی بن عدی منطقی نصرانی است. این مرد با ابن الندیم معاصر بوده است و ابن الندیم نسبت به پرکاری او اعجاب دارد. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه بالاتفاق نوشته اند که وی شاگرد ابو نصر فارابی و ابو بشر متی بوده است. همه (مخصوصاً ابن القفطی) کتابهای زیادی از او نقل کرده اند که بیشتر منطقی است، ولی احياناً مسائلی از مسائل فلسفه اولی-که در دوره قبل از فارابی خصوصاً در مسیحیان کمتر دیده می شود-طرح

کرده است. ابن الندیم و به تبع او ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه نوشته اند که ریاست منطقیین در زمان او به او منتهی شده بود. وی در سال 363 و یا 364 در گذشته است و گفته اند 81 سال عمر کرده است.

2. غیر از یحیی بن عدی، در طبقه چهارم جمعیت اخوان الصفا و خلان الوفا را باید نام برد. گروهی هستند گمنام و خود خواسته اند گمنام باشند، اما نشان داده اند که گروهی هستند هم فیلسوف و هم متدین و متعهد. به منظور اصلاح جامعه بر اساس ایده ای که داشته اند (به کار بردن فلسفه و دین تواما) دست به کار شده، انجمنی تشکیل داده (حزب مانند)، اعضا می پذیرفته و شروط و آدابی داشته اند و مجموع 52 رساله که در حقیقت بیان کننده جهان بینی و ایدئولوژی آنهاست- و از یک نظر یک دائرة المعارف برای عصر آنها محسوب می شود و اثری است جاودانی و از شاهکارهای جهان اسلام- آفریده اند. اخوان الصفا هم از اسلاف خود (مخصوصا فارابی) متأثر بوده اند و هم در اخلاف خود اثر گذاشته اند. هر دو قسمت نیازمند به بحث طولانی است و از حدود بحث ما خارج است.

آنچه از نام آنها بر ما آشکار است همانهاست که ابو حیان توحیدی- که تقریباً معاصر آنها بوده- فاش کرده است: ابو سلیمان محمد بن معشر بستی، ابو الحسن علی بن هارون زنجانی، ابو احمد مهرجانی عوفی، زید بن رفاعه. بعضی دیگر نام افراد دیگری از قبیل ابن مسکویه رازی متوفی در 421، عیسی بن زرعه متوفی در 398 (مترجم و فیلسوف) و ابو الوفاء بوزجانی (تابعه ریاضی دان معروف متوفی در 387) و بعضی دیگر را می برند ولی بعضی از اینها به اوایل قرن پنجم تعلق دارند، در صورتی که در نیمه دوم قرن چهارم کار اخوان الصفا تا حدودی شناخته شده است. ابو حیان توحیدی در سال 373 مرام و عقیده و مسلک و روش اخوان را برای وزیر صمصام الدولة بن عضد الدولة بازگو کرده است و گفته من این رسائل را به استادم ابو سلیمان منطقی سجستانی عرضه کردم و او درباره آنها اظهار نظر کرد. علیهذا می بایست این رسائل در حدود نیمه قرن چهارم تألیف شده باشد و به همین جهت با اینکه تاریخچه اخوان در دست نیست باید آنها را از طبقه چهارم یعنی هم طبقه با شاگردان فارابی به شمار آوریم.

اخوان الصفا که میان عقل و دین، فلسفه و شریعت، جمع کرده اند و آندو را مکمل یکدیگر می دانند، در روش فلسفی خود تمایل فیثاغورسی دارند، بر اعداد زیاد تکیه می کنند و در جنبه اسلامی، تمایل شدید شیعی و علوی دارند.

طبقه پنجم

1. ابو سلیمان، محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی، معروف به ابو سلیمان منطقی. شاگرد یحیی بن عدی منطقی بوده است و بنابر نقل ابن القفطی در تاریخ الحکماء نزد ابو بشر متی نیز تحصیل کرده است. علی الظاهر آغاز تحصیلش در نزد ابو بشر بوده و بعد در نزد یحیی بن عدی ادامه داده است.

ابو سلیمان شاگردی دارد به نام ابو حیان توحیدی که از فضلا و ادبا و نویسندگان بنام جهان اسلام است و کتابهای نفیسی دارد به نامهای: المقابسات، الامتاع و المؤانسة، الصدیق و الصداقة. ابو حیان در کتابهای خود فراوان از استادش یاد کرده و افاضات او را بازگو کرده است.

ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه همه از ابو سلیمان یاد کرده اند ولی به طور مختصر، و البته ابن القفطی مفصلتر بحث کرده است. جامعترین بحث درباره ابو سلیمان همان است که مرحوم محمد قزوینی در جلد دوم بیست مقاله (صفحات 128-166) انجام داده است.

خانه ابو سلیمان میعادگاه حکما و فضلاي عصر بوده و خود رئیس قوم به شمار می آمده است. در محفل ابو سلیمان-که در حقیقت یک انجمن فلسفی بوده است-همواره مسائل علمی و فلسفی مطرح می شده و حکما از یکدیگر استفاده می کرده اند و به تعبیر ابو حیان «مقابسه» می نموده اند. ابو حیان آنها را در 106 مجلس جمع کرده و نام آنها را «مقابسات» گذاشته است.

تاریخ ولادت و وفات ابو سلیمان دقیقا معلوم نیست. قدر مسلم این است که در نیمه دوم قرن چهارم شخصیت ممتازی داشته است. مرحوم قزوینی حدس می زند که ولادت ابو سلیمان در حدود سال 307 و وفاتش در حدود سال 380 باشد و احتمالا تا حدود 390 زنده بوده است.

حکما و فضلاي که در محفل ابو سلیمان شرکت می کرده اند، غالبا شاگرد یحیی بن عدی و هم شاگردان خود ابو سلیمان بوده اند از قبیل : ابو محمد عروضی، ابو بکر قومسی، عیسی بن زرعه.

2. ابو الحسن عامری نیشابوری. از این شخص نیز اطلاع زیادی در دست نیست. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه از او ذکری به میان نیاورده اند. یاقوت در معجم الادباء از او یاد کرده است.

در سه حکیم مسلمان می نویسد : عامری دو کتاب دارد، یکی در اخلاق به نام السعادة و الاسعاد و دیگری در فلسفه به نام الامد الي الابد. کتابی هم در دفاع از اسلام و تفوق آن بر سایر ادیان نوشته است به نام الاعلام بمناقب الاسلام.

و هم می نویسد که همچنانکه به فلسفه یونانی علاقه مند بود، به فلسفه سیاسی ساسانیان نیز علاقه مند بود و خود شاگرد ابو زید بلخی بود.

بعضی مدعی شده اند که میان عامری و ابن سینا نامه ها مبادله شده ولی محتمل به نظر نمی رسد، زیرا ابن سینا در وقت وفات عامری یازده ساله بوده است.

گفته اند عامری شاگرد ابو زید بلخی بوده است، ولی بعید است که عامری شاگرد بلا واسطه بلخی باشد زیرا بلخی در سال 322 درگذشته است و عامری در سال 381 و علیهذا میان وفات استاد و شاگرد 59 سال فاصله است.

3. ابو الخیر، حسن بن سوار معروف به ابن الخمار. هم حکیم است و هم طبیب و هم مترجم از سریانی به عربی، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف یا مترجم. شاگرد یحیی بن عدی منطقی سابق الذکر بوده و شاگردان زیادی تربیت کرده است. ابتدا مذهب نصرانی داشت و در آخر عمر (مطابق نقل نامه دانشوران) مسلمان شد.

ابن الندیم که معاصر وی بوده و به تبع او ابن القفطی، او را فوق العاده با هوش و فطن خوانده است. نامه دانشوران مدعی است که عمر طولانی کرده ولی تاریخ وفات او را نمی نویسد. مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله، مقاله مربوط به تتمه صوان الحکمه (جلد 2، صفحه 141) مدعی است که وفات ابو الخیر در سال 408 بوده است.

گویند بوعلی که معمولا معاصران خود را به چیزی نمی گرفت، از ابو الخیر به نیکی یاد کرده و گفته : «ابو الخیر را در ردیف دیگران نباید شمرد. خداوند ملاقات او را روزی کند» (32).

4. ابو عبد الله ناتلی. این مرد همان است که ابن سینا در آغاز تحصیل، قسمتی از منطق و قسمتی از ریاضیات را نزد او آموخت. شخصیت ممتازی ندارد، همه شهرتش را از ناحیه شاگرد نامدارش کسب کرده است.

ناتلی طبیب هم بوده است. ابن ابی اصیبعه در ضمن احوال ابو الفرج بن الطیب، او را در ردیف طبیبان معاصر ابو الفرج شمرده است. بعضی مدعی شده اند که ناتلی شاگرد ابو الفرج بن الطیب بوده است و به گفته ابن ابی اصیبعه استناد کرده اند (33) ولی اشتباه است. ابن ابی اصیبعه ناتلی را در ردیف معاصران ابو الفرج آورده است

نه شاگردان او. ابن ابی اصیبعه ابو الفرج را از معاصران بو علی که شاگرد ناتلی بوده است می شمارد تا چه رسد به ناتلی.

طبقه ششم

این طبقه را طبقه نوابغ باید نام نهاد. هیچ طبقه از طبقات فلاسفه مانند این طبقه افراد برجسته نداشته است : 1. ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه رازی. اصلاً اهل ری بوده و مدتی به اتفاق ابو ریحان بیرونی و ابن سینا و ابو الخیر و ابو سهل مسیحی و ابو نصر عراقی در دربار خوارزمشاه می زیسته است. وفاتش در اصفهان در سال 420 واقع شده است. تاریخ تولدش معلوم نیست ولی می گویند عمر طویل یافته است (34).

از ابو حیان توحیدی نقل شده که ابن مسکویه مدتی نزد ابو الخیر شاگردی کرده است (35). بعضی می گویند نزد ابو الحسن عامری نیز تحصیل کرده است (36) ولی این نقل با آنچه از معجم الادباء نقل شده- که در مدت پنج سال اقامت ابو الحسن عامری در ری به نزد عامری رفت و گویی میان آنها سدی بود- منافا است (37). داستان حضور ابن سینا به مجلس ابن مسکویه و افکندن گردویی پیش او که مساحت این گردو را تعیین کن و گذاشتن ابن مسکویه کتاب اخلاقی طهارة الاعراق خود را نزد ابن سینا و گفتن این که تو به اصلاح اخلاقت از من به تعیین مساحت این گردو محتاجتری، معروف است. بوعلی به حکم این که کمتر کسی از معاصران خویش را گرامی می داشته و وقعی می نهاده، درباره ابن مسکویه نیز گفته مساله ای با او در میان گذاشتم و هر چه کوشش کردم نتوانست بفهمد.

ابن مسکویه، خودش یا پدرش (علی الاختلاف) زردشتی بوده و مسلمان شده و به عقیده بعضی شیعه بوده است. قدر مسلم این است که تمایل شیعی داشته است. از معروفترین کتابهای او تجارب الامم در تاریخ و الفوز الاصح در فلسفه و طهارة الاعراق در اخلاق است.

2. ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی. از شخصیت‌های درجه اول فرهنگ و تمدن اسلامی است. از نظر برخی مستشرقین، در تمام جهان اسلام نظیر ندارد. رشته تخصصی اش ریاضیات، نجوم، تاریخ، هیئت، داروشناسی، بررسی عقاید و ادیان اقوام و ملل و امثال آنها بوده. چندین کتاب تحقیقی نفیس آفریده که جهان هنوز به اعجاب در آنها می نگرد از قبیل تحقیق ماللهند، الآثار الباقیة، قانون مسعودی و غیره. بیرونی در سال 362 متولد شده و در 442 درگذشته است. او زبانهای یونانی و سریانی، علاوه بر زبان فارسی و زبان عربی و زبان خوارزمی- که زبان مادری او بوده- می دانسته است. زبان عربی را بهترین زبانها برای مسائل علمی می داند و علاقه خاصی به این زبان نشان می دهد. می گوید اگر مرا به عربی ناسزا گویند بیشتر دوست دارم از اینکه به برخی زبانهای دیگر مرا بستانند.

استادان او معلوم نیست جز یک نفر به نام ابو نصر بن علی بن عراقی که ظاهراً همان ابو نصر عراقی است که در دربار خوارزمشاه بوده است و معلوم نیست که ابو ریحان شاگردانی داشته یا نداشته است. ابو ریحان از کسانی است که عمر نسبتاً طویل (قریب هشتاد سال) یافته و تمام وقتش وقف علم بوده است، جز به علم به کار دیگر (وزارت و غیره) نپرداخته است. او در سال فقط دو روز تعطیل داشته است.

ابو ریحان و ابن سینا در حدود سال 400 در خوارزم با یکدیگر ملاقات داشته اند. ابو ریحان چند سالی از بوعلی بزرگسال تر بوده و در حدود هیجده سؤال در مسائل فلسفی و غیره- که برخی از آنها اعتراض به ارسطوس- از بوعلی کرده است. بوعلی به آنها پاسخ گفته و تدریجاً کار اندکی به خشونت کشیده است (38)، ولی اهل تحقیق

مدعی هستند که این سؤالات بعد از رفتن بو علی از خوارزم بوده است. ابو ریحان در کتاب الآثار الباقية آنجا که اشاره به برخی سؤالات خود از بو علی می کند، از او به عنوان «الفتی الفاضل» (جوان فاضل) یاد می نماید. ابو ریحان به مبانی اسلامی سخت معتقد و پابند بوده است. در نوشته های خود عموماً مانند یک مؤمن واقعی از دین مقدس اسلام یاد می کند و به تناسب، آیات کریمه قرآن را می آورد. او مخصوصاً احساسات ضد شعوبیگری داشت و در برخی نوشته های خود سخت از شعوبیگری اظهار تنفر می نماید (39). ابو ریحان به احتمال زیاد شیعه بوده است.

3. ابو علی حسین بن عبد الله ابن سینا، اعجوبه دهر و نادره روزگار. شناختنش یک عمر و شناساندنش کتابی بسیار قطور می خواهد. خودش گزارش زندگی خود را تا حدود سی و پنج سالگی که به گرگان آمده، به تقاضای یکی از شاگردان املاء کرده است و شاگرد معروفش ابو عبید جوزجانی، بعد آن را تکمیل و تا آخرین روز زندگی اش گزارش کرده است. از این گزارشها می توان تا حدی زندگی عادی و علمی و سیاسی او را به دست آورد. زندگی نا آرام و پر ماجرای داشته و عمری نسبتاً کوتاه. با این عمر کوتاه و این زندگی پر ماجرا، اینهمه معلومات و خلق اینهمه آثار حقیقتاً حیرت انگیز است.

عجیب این است که با اینکه ابن ابی اصیبعه و ابن القفطی هر دو متن این دو گزارش را بدون اختلاف ضبط کرده اند، جمله آخر را که مدت عمر شیخ است به اختلاف ضبط کرده اند. بنابر نقل ابن ابی اصیبعه عمر شیخ 54 سال و بنابر نقل ابن القفطی 58 سال بوده است. بعضی دیگر (نامه دانشوران) از روی بعضی قرائن احتمال می دهند که عمر شیخ 63 سال بوده است.

نکته ای که لازم است گوشزد شود این است که شخصیت بو علی همه حکمای اسلامی پیش از او را تحت الشعاع قرار داد. بعد از بو علی، چه در طب و چه در فلسفه، کتابهای او محور بحث و تدقیق و تحشیه و شرح بود.

نکته دیگر اینکه قبل از بو علی، بغداد مرکز طب و فلسفه بود. بو علی به بغداد نرفت-پدرش بلخی و مادرش بخارایی است، نیمه اول عمرش در آن حدود گذشته است-به علی به سوی خراسان و گرگان رهسپار شد و در چند شهر توقفهای کوتاهی کرد. عاقبت در اصفهان و همدان-و بیشتر در همدان-رحل اقامت افکند. صیت شهرتش طالبان علم و حکمت را از هر سو به سوی او می کشید. شاگردان زیادی تربیت کرد. شخصیت بوعلی در زمان حیاتش و شهرت کتابهایش بعد از خودش-که محور بحث میان اهل فضل بود و متخصصان آن کتب بیشتر در ایران یافت می شدند-سبب شد که مرکز ثقل فلسفه و طب از بغداد به ایران منتقل گشت.

4. ابو الفرج بن الطیب. این مرد عراقی (و علی الظاهر بغدادی) است. هم طبیب بوده و هم فیلسوف، ولی جنبه طبابتش می چربد. بو علی که معاصر اوست طبابتش را می ستاید، بر خلاف فلسفه و حکمت که از این جهت او را به چیزی نمی گیرد (40). به طور کلی بو علی احادی از معاصرین را در فلسفه در نظر ندارد. در ترجمه تتمه صوان الحکمه (41) می نویسد بو علی درباره کتابهای فلسفی ابو الفرج گفته: «سزاوار این است تصانیف او را بر فروشنده رد کنند و ثمنش نیز بر وی بگذارند». و هم او می نویسد: «وقتی که کار میان بو علی و ابو ریحان به خشونت کشید و ابو ریحان سخنان تنیدی در نامه خود به کار برد و خبر به ابو الفرج رسید، گفت: هر کس با دیگران چنان کند، با او نیز چنین کنند».

ابن القفطی پس از اشاره به سخن بو علی درباره ابو الفرج، می گوید: «اما من و هر منصفی نمی گوئیم جز این که ابو الفرج علوم گذشته را احیا کرد و مخفیات آنها را آشکار نمود».

ابو الفرج، مسیحي و شاگرد ابو الخیر بوده است. گروهی از محضر درسش استفاده کرده اند. ابن القفطي می گوید تا بعد از سال 420 زنده بوده و گفته شده که در سال 435 در گذشته است.

5. ابو الفرج بن هندو. در طب و حکمت شاگرد ابو الخیر بوده و از بزرگترین و فاضلترین شاگردان او به شمار رفته است. ضمناً مردی ادیب و شاعر و سخنور بوده است.

6. ابو علی حسن بن الحسن (یا الحسین) بن الهیثم بصری. هم فیلسوف است و هم طبیب و هم فیزیک دان و ریاضی دان. در فیزیک و ریاضیات شهرت جهانی دارد و از عوامل مؤثر در پیشرفت ریاضیات جهانی به شمار می رود. در سال 354 متولد شده و در حدود سال 430 در گذشته است (42). در تتمه صوان الحکمه می نویسد که طرحی برای استفاده از آب نیل هنگام کاهش آب تهیه کرد و با خود به قاهره برد ولی مورد توجه الحاکم بالله واقع نشد، بلکه مغضوب وی گشت و از آنجا به دمشق فرار کرد. و هم می نویسد فوق العاده متعبد و متشرع بود و به شریعت احترام می گذاشت. حالت توجه او را در حین مرگ نیز یادآور می شود. گویند قسمتی از ایام او در مغرب گذشته است (43). مرحوم سید حسن تقی زاده در تاریخ علوم در اسلام می گوید : «وی مؤلفات زیادی دارد. گویی همه عمر به تالیف اشتغال داشته است.

ابن الهیثم به قول سارتون بزرگترین عالم مسلمین در حکمت طبیعی (فیزیک) و یکی از بزرگترین ارباب این فن در کل تاریخ بوده است. کتاب معروف او در علم مناظر تاثیر عظیمی در ترقی علم در مشرق و مغرب نموده و روجر بیکن فیلسوف بزرگ و کپلر مؤسس قوانین جدید علم نجوم هر دو از تاثیر کتاب او بهره مند شده اند. . . ابن الهیثم تحقیقات دقیق و بسیار عالی در باب نور و قوانین آن کرده و ظاهراً اول کسی است که اتاق تاریک (امتحانات نوری) را استعمال کرده است. . . این دانشمند معادلات چهار درجه ای را حل کرده و سعی کرده عمق کره هوا را تعیین کند. . .» (44).

همزمان با این طبقه، ریاضیون درجه اول ظهور کرده اند از قبیل ابو الوفاء بوزجانی نیشابوری، عبد الرحمن صوفی رازی، ابو سهل کوهستانی طبرستانی و غیرهم که در فصل جداگانه ای باید بحث شود.

طبقه هفتم

این طبقه دو گروهند : گروه شاگردان ابن سینا و گروهی که نزد او شاگردی نکرده اند. اما گروه اول :

1. ابو عبد الله فقیه معصومی. شیخ درباره اش گفته است : او برای من مانند ارسطوست برای افلاطون. شیخ رساله عشق را به خواهش او و به نام او نوشته است و هم اوست که واسطه پرسش و پاسخهای ابو ریحان و بو علی بود و بعد از آنکه ابو ریحان کلمات تنیدی نسبت به شیخ به کار برد و شیخ حاضر نشد دیگر چیزی بنویسد و فقیه معصومی را مامور این کار کرد، او ابو ریحان را مورد ملامت قرار داد و به او نوشت : «اگر در مخاطبه با «حکیم» کلماتی جز این کلمات انتخاب کرده بودی، از نظر عقل و علم شایسته تر بود» (45). بیهقی مدعی است که وی کتابی درباره مفارقات و اعداد عقول و افلاک و ترتیب مبدعات نوشته که معشوق حکما بوده ولی از دست رفته است. تاریخ وفاتش دقیقاً معلوم نیست، احتمالاً در حدود 450 بوده است (46).

2. ابو الحسن بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی. مجوس بود و مسلمان شد. معروفترین شاگردان بو علی است. شهرت بهمنیار یکی به واسطه سؤالات فراوانی است که از بو علی کرده و بو علی جواب داده است (بیشتر کتاب مباحثات شیخ پاسخ به سؤالات بهمنیار است)، دیگر به واسطه کتاب معروف التحصیل است که مکرر در کتب فلسفه از آن یاد می شود. صدر المتألهین در اسفار چندین بار مطالبی از آن کتاب و دو نوبت از کتابی از او به نام

البهجة و السعادة نقل کرده است. کتاب التحصيل اخيرا جزء نشریات دانشکده الهیات و معارف اسلامی با تصحیح و تعلیق اینجانب چاپ شد. بهمنیار در سال 458 درگذشته است.

3. ابو عبید عبد الواحد جوزجانی. شاگرد و مرید و ملازم بیست ساله یا بیست و پنج ساله بو علی. همان کسی است که گزارش زندگی بو علی را تکمیل کرد.

بو علی به حفظ و نگهداری آثار خود همت نمی گماشت، در پیشامدهای مختلف رساله های مختصر یا طولانی می نوشت و به کسی می داد بدون آنکه نسخه ای از آن نگهداری کند. شاید محفوظ ماندن قسمتی از آثار شیخ مرهون همت ابو عبید است. بخش ریاضی کتاب نجات و کتاب دانشنامه علایی وسیله او تکمیل گردیده است (47). از زندگی ابو عبید بیش از این اطلاعی نداریم.

4. ابو منصور حسین بن طاهر بن زبیل اصفهانی. بنابر نقل تتمه صوان الحکمه، شفای شیخ را مختصر کرد و رساله «حي بن يقظان» او را شرح کرد و کتابی در موسیقی تألیف نمود و در فن موسیقی بی نظیر بود و بعد از بیست و دو سال که از وفات استادش می گذشت (یعنی در سال 450) درگذشت. ابن زبیل از کسانی است که احیاناً مانند بهمنیار از شیخ سؤالاتی کرده و شیخ جواب داده است. گویند: «کتاب مباحثات در اصل سؤالاتی بوده از بهمنیار و کمی از ابن زبیل و کمتری از دیگران» (48).

بو علی شاگردان دیگر نیز داشته است که ما از ذکر آنها خودداری می کنیم. اما افراد دیگر این طبقه که شاگرد شیخ نبوده اند:

1. علی بن رضوان مصری. هم طبیب بوده و هم حکیم. از کسانی است که بر نظریه محمد بن زکریای رازی رد نوشته است. مردی کریم اما بدقیافه و کربه المنظر بوده است. مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده کتابی در اثبات نبوت خاتم الانبیاء از روی تورات و انجیل و قواعد فلسفی نوشته و در سال 453 درگذشته است. از اساتید و شاگردان او اطلاعی نداریم.

2. ابو الحسن مختار بن حسن بن عبدان بن سعدان بن بطلان بغدادی نصرانی، معروف به ابن بطلان. شاگرد ابو الفرج بن الطیب نصرانی سابق الذکر است. مانند استادش هم طبیب است و هم فیلسوف، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف. با علی بن رضوان سابق الذکر تعارض و تنافس داشته و او را به قباحت منظر سرزنش می کرده و «تمساح الجن» می خوانده است (49). یک نوبت هم به مصر رفته و با وی ملاقات کرده و عاقبة الامر با ناراحتی از او جدا شده است. به حلب و قسطنطنیه نیز مسافرت کرده و تا آخر عمر مجرد می زیسته است. وفاتش در سال 444 واقع شده است.

3. ابو الحسن انباری. فعلاً از احوال او اطلاع زیادی نداریم. همین قدر می دانیم که مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمه (50) آمده است، هم فیلسوف بوده و هم ریاضی دان ولی ریاضیات غلبه داشته است و خیام ریاضیات را از محضر او استفاده می کرده است.

طبقه هشتم

این طبقه طبقه شاگردان شاگردان بو علی است، اعم از آنکه واقعا شاگرد شاگردان بو علی بوده اند و یا با آنها همزمان بوده اند:

1. ابو العباس فضل بن محمد لوکری مروی. هم فیلسوف است و هم ادیب. احیاناً از او به «ادیب ابو العباس لوکری» تعبیر می شود. شاگرد بهمنیار بوده است. کتاب معروفی دارد به نام بیان الحق بضمان الصدق که هنوز

چاپ نشده ولی نسخه هایش موجود است و مورد اعتنای فلاسفه بعد از خودش است. در الهیات اسفار از او نام برده است. او به داشتن حوزه و تربیت شاگردان معروف است. بیهقی در تنمہ صوان الحکمہ می گوید : «فلسفه به وسیله لوکری در خراسان انتشار یافت» .

محمود محمد خضیری استاد جامع الازهر در مقاله ای که به مناسبت هزاره ابن سینا در بغداد در کتابی به نام الکتاب الذهبی للمہرجان الالفی لذکری ابن سینا چاپ شده (ص 55) می گوید : «ابو العباس عمر طویل یافت و من تاریخ وفات او را به دست نیاوردم اما گمان می کنم در اواخر قرن پنجم هجری واقع شده باشد» .

عبد الرحمن بدوی در مقدمه تعلیقات ابن سینا (ص 8) از برکلمن نقل می کند که وفات لوکری در سال 517 (اوایل قرن ششم) بوده است و خود بدوی می گوید : «من نمی دانم برکلمن از چه مآخذی نقل کرده است» .

2. ابو الحسن سعید بن ہبۃ اللہ بن حسین. ابن ابی اصیبعہ می گوید : در طب ممتاز بود و در علوم حکمیہ با فضل. وی شاگرد ابو الفضل کتیفات و عبدان کاتب بوده (51) و آنها شاگرد ابو الفرج بن الطیب سابق الذکر (52) . این شخص همان کسی است که اجازه نمی داده است از محضرش یهودی یا نصرانی استفادہ کند و ابو البرکات بغدادی صاحب کتاب معروف المعتبر کہ در ابتدا یهودی بود، با نیرنگ در کریاس در می نشست و استفادہ می کرد و تا یک سال به همین وضع ادامہ داد. بعد از یک سال کہ استاد از وجود چنین شاگردی آگاہ شد، بر او رحمت آورد و اجازه داد رسماً شرکت نماید.

ابن ابی اصیبعہ می نویسد : ابو البرکات کتاب التلخیص النظامی تالیف خود سعید بن ہبۃ اللہ را نزد او خواند. من نمی دانم آن کتاب در طب بوده یا فلسفہ. سعید بن ہبۃ اللہ در 495 درگذشته است.

3. حجة الحق، ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری، معروف به خیام. فیلسوف و ریاضی دان و احتمالاً شاعر بوده است و شهرت جهانی دارد اما متأسفانه شهرت خیام به اشعار منسوب به اوست نه به فلسفہ و ریاضیات، مخصوصاً ریاضیات کہ ارزش فراموش ناشدنی در این فنون داشته است. اشعار منسوب به خیام کہ اکثریت قریب به اتفاق آنها از خود او نیست، به او چہرہ ای داده کاملاً مغایر با چہرہ واقعی او، یعنی چہرہ یک انسان شکاک پوچیگری دم غنیمت شمار غیر مسؤول. شاعری انگلیسی بہ نام فیتز جرالد کہ رباعیات او را-و بنابر گفته آقای تقی زادہ گاهی با تحریف و تغییر معنی- بہ زبانی فصیح بہ شعر ترجمہ کردہ، بیش از ہر کس دیگر موجب این شهرت کاذب شدہ است.

از خیام برخی رسالات فلسفی باقی مانده کہ طرز تفکر او را روشن می سازد، یکی رسالہ ای است بہ نام کون و تکلیف کہ در پاسخ سؤال ابو نصر محمد بن عبد الرحیم نسوی، قاضی نواحی فارس است. وی از خیام درباره حکمت خلقت و غرض آفرینش و ہم درباره فلسفہ عبادات سؤال کردہ است و ضمناً ابیاتی در مدح خیام سرودہ است کہ این چند بیت از آنها باقی مانده است :

ان کنت ترعین یا ریح الصبادممی فاقری السلام علی العلامة الخیم بوسی لدیہ تراب الارض خاضعة خضوع من یجتدی جدوی من الحکم فهو الحکیم الذی تسقی سحائبہ ماء الحیوة رفات الاعظم الرمم عن حکمة الکون و التکلیف یات بما تغنی براہینہ عن ان یقال لم

خیام، حکیمانہ مطابق مبانی استادش بو علی (یا استاد استادش) پاسخ گفته است. ہر کس بر مبانی بو علی در این مسائل وارد باشد می داند کہ خیام تا چہ اندازہ وارد بودہ است. خیام در آن رسالہ از بو علی بہ عنوان «معلم» یاد می کند و در مسائل مورد سؤال کہ ضمناً سر «تضاد در عالم» و مسالہ شرور ہم مطرح شدہ، مانند فیلسوفی جزمی اظہار نظر می کند و می گوید : من و آموزگارم بوعلی در این بارہ تحقیق کردہ و کاملاً اقناع شدہ

ایم، ممکن است دیگران آن را حمل بر ضعف نفس ما نمایند، اما از نظر خود ما کاملاً قانع کننده است.

این رساله را با چند رساله دیگر در اتحاد جماهیر شوروی چاپ و منتشر کرده اند و قبلاً هم در مصر در ضمن مجموعه ای به نام جامع البدایع چاپ شده بوده است. ناشر روسی مدعی است که ناشران مصری اشتباه کرده، پنداشته اند رساله تضاد رساله مستقلي است، در صورتی که متمم رساله کون و تکلیف و جزئی از آن است. اتفاقاً آنچه خیام در این رساله قاطعانه اظهار کرده است همانهاست که در اشعار منسوب به او درباره آنها اظهار تحیر شده است، و به همین جهت است که برخی از محققان اروپایی و ایرانی انتساب این اشعار را به خیام نفی می کنند و برخی بر اساس یک سلسله قرائن تاریخی معتقدند که دو نفر به این نام بوده اند: یکی شاعر و دیگری حکیم و فیلسوف، شاعر به نام خیام بوده است و حکیم و ریاضی دان به نام خیامی، و به عقیده بعضی (53) شاعر علی خیام بوده است و حکیم و ریاضی دان عمر خیامی.

این که بعضی مدعی شده اند که «خیامی» تلفظ عربی خیام است (54) مردود است، زیرا او خود در مقدمه رساله فارسی که در «وجود» نوشته است می گوید: «چنین گوید ابو الفتح عمر ابراهیم الخیامی» (55). شاید این اندازه را بتوان مسلم دانست که وی مانند اکثر این گونه دانشمندان در عین کمال ایمان و اعتقاد به مبانی دینی-که از همه کتب او ظاهر و لائح است، حتی نوزنامه منسوب به او-با متعبدان قشری سر به سر می گذاشته و همین برای او زحمت و دردسر فراهم می کرده است. بیهقی می نویسد:

«او تالی بو علی بود اما در خلق ضیعی داشت و در تعلیم و تصنیف ضنّتی. . . روزی به حضرت شهاب الاسلام، وزیر عبد الرزاق بن الفقیه درآمد و امام القراء ابو الحسین الغزالی حاضر بود. در اختلاف قراء درباره آیتی بحث رفت. چون امام (خیام) حاضر شد، شهاب الاسلام گفت: علی الخبیر سقطنا. . . او وجوه اختلاف قراء بیان کرد و هر وجهی (را) علتی بگفت. پس امام ابو الفخر گفت: کثر الله مثلک فی العلماء.» (56)

تاریخ تولدش معلوم نیست. تاریخ وفاتش را 517 و 526 گفته اند. قدر مسلم این است که عمر طویل کرده (در حدود نود سال) اما این که محضر درس بو علی را درک کرده باشد، بسیار بعید است. اگر او بو علی را «معلم» خود می خواند از آن جهت (57) است که شاگرد مکتب بو علی است نه شاگرد شخص او، و علی الظاهر نزد شاگردان بو علی تحصیل کرده است.

4. ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی، اگر چه او را در ردیف فلاسفه-به معنی مصطلح-شمردن صحیح نیست. او خود را فیلسوف نمی شمارد بلکه مخالف فلسفه و فلاسفه (مخصوصاً ابن سینا) است و فلسفه را نزد استاد نخوانده بلکه سه سال به مطالعه فلسفه پرداخته، سپس کتاب مقاصد الفلاسفه را نوشته و بعد تهافت الفلاسفه را که از کتب مهم دوره اسلامی است.

ضد فلسفه در جهان اسلام زیاد بوده اند، اما هیچ کس به قدرت غزالی نبوده است. اگر به فاصله کمی افرادی نظیر سهروردی و خواجه نصیر الدین ظهور نکرده بودند، غزالی بساط فلسفه را بر چیده بود (58). در عین حال نظر به اینکه نظریات منفی غزالی-و به ندرت نظریات مثبت او-نقشی در تحول فلسفه داشته است، ما او را در ردیف فلاسفه آوردیم.

معروفترین کتاب غزالی احیاء علوم الدین است. کمتر کتابی در میان مسلمین به اندازه این کتاب اثر گذاشته است.

غزالی سرگذشت معروف و جالبی دارد. او در سال 450 متولد و در 505 درگذشته است.

در این طبقه، از محمد شهرستانی و ابو حاتم مظفر اسفرازی و میمون بن نجیب واسطی باید نام برد، ولی اولی بیشتر متکلم است تا فیلسوف و دو نفر دیگر بیشتر ریاضی دان اند تا فیلسوف.

طبقه نهم

1. شرف الدین محمد ایلاقی. شاگرد ابو العباس لوکری و عمر خیام بوده است. هم فیلسوف بوده و هم پزشک. گویند در جنگ قطوان در سال 536 کشته شد (59). بعضی او را شاگرد بهمنیار دانسته اند ولی با توجه به تاریخ فوت آندو، نادرستی این نظریه روشن است.

وی استاد قاضی زین الدین عمر بن سهلان ساوجی صاحب کتاب البصائر النصیریة است. ایلاقی در سال 536 در گذشته است.

2. ابو البرکات، هبة الله بن علي (یا یعلی) ملکای بغدادی. یهودی بود و مسلمان شد. در علت اسلامش اختلاف است. ما قبلا شاگردی او را نزد سعید بن هبة الله ذکر کردیم. کتاب معروف او کتاب المعتمر است و واقعا از کتب معتبر فلسفه است. ابو البرکات فیلسوفی صاحب نظر است. فلاسفه ای مانند صدر المتألهین به کتاب او نظر دارند. وی مخالف ابن سینا بوده است. سلسله اساتیدش مستقیما به فارابی می رسد، زیرا وی شاگرد سعید بن هبة الله و او شاگرد ابو الفضل کتیفات و عبدان کاتب و آنها شاگردان ابو الفرج بن الطیب و او شاگرد ابو الخیر حسن بن سوار و او شاگرد یحیی بن عدی منطقی و او شاگرد ابو نصر فارابی بوده است. غالبا آحاد سلسله اساتیدش غیر مسلمان اند. گویند هنگامی که به حکیم عمر خیام گفته شد که ابو البرکات بغدادی ابن سینا را رد می کند، گفت: «او سخنان ابن سینا را نمی فهمد تا چه رسد به اینکه رد کند (60)».

او استاد پدر عبد اللطیف بغدادی (شایعه ساز معروف سوختن کتابخانه اسکندریه وسیله مسلمین) و ابن الفضلان و ابن الدهان منجم و مذهب الدین نقاش بوده است و در آخر عمر کور شده بود و به ابن شاگردان املا می کرد (61).

3. محمد بن ابی طاهر طبسی مروزی. شاگرد لوکری بوده. مادرش اهل خوارزم و پدرش از حکمرانان بخشهای مرو محسوب می شده است. در سال 539 پس از بیماری فلج در سرخس در گذشته است (62).

4. افضل الدین غیلانی عمر بن غیلان. از شاگردان لوکری است. تاریخ صحیحی از او در دست نیست. این قدر معلوم است که شاگرد لوکری و استاد صدر الدین سرخسی است. بنابر نقل محمود محمد خضیری، امام فخر الدین رازی متوفای 606 در المحصل از او یاد کرده و بر او رحمت فرستاده است (63). می گویند افکارش مخالف ابن سینا بوده است. رساله ای در حدوث عالم نوشته و در سال 523 در نظامیه مرو به تحصیل اشتغال داشته است.

5. ابو بکر محمد بن یحیی بن الصائغ اندلسی، معروف به «ابن باجه». از اعظم فلاسفه به شمار رفته است. کتابهای زیاد تألیف کرده است. اخیرا رساله «نفس» او به کوشش دکتر محمد صفیر حسن معصومی استاد دانشگاه داکا (پاکستان شرقی) چاپ شده است. در سال 533 در گذشته است. وی استاد ابن رشد، فیلسوف معروف اندلسی بوده است (64).

6. ابو الحکم مغربی اندلسی. هم شاعر است و هم حکیم و هم طبیب، ولی روح شعر بیشتر بر او حاکم بود. به هزل بیشتر توجه داشته تا به جد. اصلا عرب باهلی است و از مغرب به بلاد مشرق آمد و در حدود مصر و شام بزیست و در سال 549 درگذشت. وی استاد ابن الصلاح است که استاد استاد شهاب الدین سهروردی است.

1. صدر الدین ابو علی محمد بن علی بن الحارثان السرخسی. وی شاگرد افضل الدین غیلانی و استاد فرید الدین داماد و استاد استاد خواجه نصیر الدین طوسی بوده است. اطلاع صحیحی از او در دست نیست. در ترجمه تتمه صوان الحکمه مختصر از او یاد شده است. محمود محمد خضیری از صاحب خریده القصر نقل می کند که وی کتب زیادی در فلسفه و مساحت و حساب تالیف کرده و مدتی در بغداد مقیم بوده و با ابو منصور جوالیقی (متوفی در 539) ملاقات داشته و به سرخس بازگشته و در سال 545 (شاید در جوانی) فوت کرده است (65).
2. ابو بکر محمد بن عبد الملک بن طفیل اندلسی. از حکمای معروف اندلس است. احتمالاً شاگرد ابن الصائغ بوده است. شهرت بیشتر او شاید به واسطه کتاب معروف حی بن یقظان است که از رساله حی بن یقظان ابن سینا تقلید شده ولی از آن جامعتر و کاملتر است. این کتاب در ایران وسیله مرحوم بدیع الزمان فروزانفر ترجمه شد و بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ و منتشر کرد. وی عمر طویل کرده و در سال 581 در گذشته است.
3. قاضی ابو الولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد اندلسی. هم فیلسوف است و هم پزشک و هم فقیه، در همه این رشته ها کتب متعدد دارد. کتاب معروف او شرحی است که بر ما بعد الطبیعه ارسطو نوشته و چاپ شده است. کتاب فقهی معروفش بدایة المجتهد است که چاپ شده. مجموعه رسائل فلسفی وی را در بمبئی چاپ کرده اند. اروپاییان برای او در فلسفه مقامی در حد ابن سینا قائلند، ولی آراء او در میان فلاسفه اسلامی ارزش ندارد.
- یکی از کتب معروف او تهافت التهافت است که تهافت الفلاسفه غزالی را رد کرده است. کتاب بی ارزشی است. وی فوق العاده نسبت به ارسطو متعصب است و به همین جهت با ابن سینا که چنین تعبدی در برابر ارسطو ندارد و آراء شخص خود را دخالت داده است مخالف است. ارنست رنان، فیلسوف معروف فرانسوی که معارضاتش با مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی معروف است، کارهای زیادی در زمینه شناخت ابن رشد انجام داده است. وی در سال 595 در گذشته است.
4. مجد الدین جیلی. درباره این مرد اطلاع زیادی نداریم. همین قدر می دانیم در مراغه تدریس می کرده و امام فخر رازی نزد او تحصیل کرده است (66) و همچنین شهاب الدین سهروردی نیز در آغاز تحصیلش از محضر او در مراغه استفاده کرده است (67). ظاهراً هم حکیم بوده و هم متکلم و هم فقیه و اصولی. یاقوت در معجم الادباء ضمن شرح سهروردی، او را با عناوین فقیه، اصولی، متکلم می ستاید (68).
5. قاضی زین الدین عمر بن سهلان ساوجی، معروف به ابن سهلان. در ساوه به دنیا آمده و در نیشابور می زیسته و از کسب دست خود از راه استنساخ کتب زندگی می کرده است. به تعبیر ترجمه صوان الحکمه: «شریعت و حکمت را در عقده واحد نظام داد». وی شاگرد شرف الدین ایلاقی سابق الذکر است (69) و گویند شرحی بر رساله الطیر بو علی به فارسی نوشته است (70). کتاب معروف او البصائر النصیریة است که قسمت منطق آن در مصر چاپ شده و از بهترین کتب منطق است. مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمه آمده است، همه کتابهای او جز کتاب البصائر النصیریة در یک حریق از بین رفت. ابن سهلان از کسانی است که نام زنده ای در فلسفه دارد. احیاناً برخی آرائش نقل می شود (71). تاریخ وفاتش را نمی دانیم.
6. ابو الفتوح، نجم الدین احمد بن محمد السری، معروف به ابن الصلاح. بعضی گفته اند همدانی الاصل است و بعضی گفته اند عراقی و اهل سمیسات (نزدیک فرات در حدود حلوان) بوده است. به بغداد مهاجرت کرده و نزد ابو الحکم مغربی سابق الذکر تحصیل کرده و در سال 548 (یعنی یک سال پیش از استاد خود) در گذشته است

(72). تاریخ ولادت او را نمی دانیم. شاید هم بتوان او را از طبقه نهم به شمار آورد. ابو الحکم مغربی که سابقه استادی او را داشت، به افضلیت او بر خود اعتراف داشت. گویند شفای بو علی و الفوز الاصغر ابن مسکویه را شرح کرده است (73).

7. محمد بن عبد السلام انصاری ماردی (ماردینی). در زمان خویش در علوم حکمی یگانه و علامه وقت به شمار می آمده است (74). زادگاهش منطقه قدس و فلسطین است و پدرانش نیز در آنجا می زیسته اند. ظاهراً جد اعلایش از انصار مدینه بوده است. استاد فلسفه او ابن الصلاح سابق الذکر است و قصیده عینیّه معروف بو علی را شرح کرده است (75) و بنابر گفته ابن القفطی، شهاب الدین سهروردی مقداری فلسفه نزد او آموخته است (76). فخر الدین ماردینی مردی فوق العاده متشّرع و متعبد بوده است. در سال 594 با آرامش و اطمینان روحانی و مذهبی خاصی در سن 82 سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد (77).

طبقه یازدهم

1. فخر الدین محمد بن عمرو بن الحسین الرازی، معروف به امام فخر رازی. هم فقیه بود و هم متکلم و هم مفسر و هم فیلسوف و هم پزشک و هم خطیب. ذهنی فوق العاده جوال داشت و در تبحر در علوم مختلف کم نظیر است. در عین این که در افکار فلاسفه وارد است و تالیفاتی گرانبها در فلسفه دارد، طرز تفکرش تفکر کلامی است نه فلسفی و سخت بر فلاسفه می تازد و در مسلمات فلسفه تشکیک می نماید. در تنظیم و تبویب و تقریر مسائل، حسن سلیقه دارد. صدر المتألهین از این نظر از او بسیار استفاده کرده است. مهمترین کتاب فلسفی او المباحث المشرقیه است. شهرت بیشترش به واسطه تفسیر مفاتیح الغیب است بر قرآن مجید که جای شایسته ای در میان تفاسیر برای خود باز کرده است. برای وی در فلسفه استادی جز مجد الدین جیلی سابق الذکر سراغ نداریم و شاید بیشتر با مطالعه، بر مسائل فلسفی دست یافته است، ولی شاگردان زیادی داشته است که بعضی از آنها مبرز بوده اند از قبیل شمس الدین خسرو شاهی، قطب الدین مصری، زین الدین کشی، شمس الدین خوبی، شهاب الدین نیشابوری.

فخر رازی در سال 534 متولد شده و در سال 606 در گذشته است (78).

2. شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش بن میرک سهروردی زنجان، معروف به شیخ اشراق. بدون شک از اعجوبه های روزگار است. ذهنی فوق العاده وقاد و جوال و نوجو و مبتکر داشته است. تمایل اشراقی در فلسفه، پیش از او حتی در فارابی و بو علی وجود داشته است، اما کسی که مکتبی به نام «مکتب اشراق» تاسیس کرد و در بسیاری از مسائل، راه آن مکتب را از راه مکتب مشاء جدا کرد این مرد بزرگ بود. تقریباً همه مسائلی که اکنون به عنوان نظریات اشراقیون در مقابل مشائین شناخته می شود و برخی می پندارند آنها مسائل ما به الاختلاف افلاطون و ارسطوست، نتیجه فکر شخص سهروردی است که در مقابل افکار مشائین و بالخصوص مشائیان اسلامی آورده است. وی نزد مجد الدین جیلی (در مراغه) و ظهیر الدین قاری (ظاهراً در اصفهان) و فخر الدین ماردینی (در عراق) تحصیل کرده و مدتی ملازم ماردینی بوده است. ماردینی می گفته در هوش و ذكاء و حدت ذهن ماندش را ندیده ام و از این رو بر جانیش می ترسم (79). گویند البصائر النصیریّه ابن سهلان را نزد ظهیر الدین قاری خوانده است.

سهروردی در سایر علوم و از آن جمله فقه نیز سرآمد بوده است. به شام و حلب رفت و در جلسه درس فقه استاد مدرسه حلاویه حلب به نام شیخ افتخار الدین شرکت کرد، برتری اش روشن گشت و مقرب استاد شد.

صیت شهرتش او را مورد علاقه الملک الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی کرد و در حضور او بی محابا با فقها و متکلمین مناظره می کرد و آنها را مغلوب می ساخت. همین کار سبب حسادت دیگران شد و کاری کردند که صلاح الدین ایوبی فرزندش را وادار کرد که او را به قتل برساند. در سال 586 در سن 36 سالگی (80) و یا در سال 587 در سن 38 سالگی (81) کشته شد.

گویند وی با فخر الدین رازی همدرس بوده است. سالها پس از مرگش که نسخه ای از کتاب تلویحات او را به فخرالدین دادند، آن را بوسید و به یاد ایام هم شاگردی اشک از دیده فرو ریخت (82). سهروردی نه تنها در مناظره با فقها و متکلمین بی پروا بود و دشمنی می انگیزت، در اظهار اسرار حکمت-بر خلاف توصیه بو علی در آخر اشارات-شاید به علت جوانی، بی پروایی می کرد و از همین رو افراد پخته از اول حدس می زدند که جان سالمی نخواهد برد. وقتی که خبر مرگش به دوست و استادش فخرالدین ماردینی رسید، گفت همان شد که من حدس می زدم. و نیز از همین رو درباره اش گفته می شد که شهاب الدین علمش بر عقلش فزونی دارد.

3. افضل الدین مرقي کاشانی، معروف به بابا افضل. این مرد علیرغم اینکه شخصیت برجسته ای دارد، تاریخ روشنی از او در دست نیست. کتابهای بسیاری به فارسی و عربی تالیف کرده است و اخیرا فهرستی از آنها تهیه و چاپ شده است (83).

بعضی گفته اند دایی خواجه نصیر الدین طوسی بوده است ولی تایید نشده و بسیار مستبعد است. در کتاب دائرة المعارف فارسی از انتشارات فرانکلین می نویسد: «بابا افضل، شهرت افضل الدین، محمد بن حسین کاشانی، شاعر و عارف ایرانی، به قولی در حدود 582 یا 592 در قریه مرق کاشان متولد شده و پس از 654 یا 664 و به قولی در اوایل قرن هفتم وفات یافت. . . از اصحاب نزدیک خواجه نصیر الدین طوسی بود». لغتنامه دهخدا و همچنین غزالی نامه (84) وفات او را در 707 دانسته اند. بعضی وفات او را در 666 و بعضی در 667 دانسته اند.

محمود خضیری در مقاله ای که در کتاب دعوة التقرب تحت عنوان «افضل الدین الکاشانی فیلسوف مغمور» نوشته است، از نسخه خطی کتابی به نام مختصر فی ذکر الحکماء الیونانیین و الملیین که در کتابخانه اسکوریال اسپانیاست نقل کرده که وفات بابا افضل در سال 610 بوده است (85).

در کتاب فلاسفه ایرانی با استفاده از مقدمه مرحوم نفیسی و مقاله خضیری و خصوصا با استناد به آنچه خواجه در شرح اشارات در باب قیاس خلف از بابا افضل حکایت کرده-که با جمله «رحمه الله» بر او درود فرستاده است- استدلال کرده که چون تالیف شرح اشارات ما بین سالهای 624-644 بوده (86) و بابا در آن وقت درگذشته بوده است و آراء او در آن وقت منتشر بوده است، پس سال وفات بابا از 667 هم جلوتر بوده است. در کتاب سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی نگارش محمد مدرسی زنجانی، از خود خواجه در کتاب سیر و سلوک نقل کرده که:

«پدر بنده، بنده کمترین را به تحصیل فنون علم و استماع سخن ارباب مذاهب و مقالات ترغیب کردی، تا اتفاق را شخصی از شاگردان افضل الدین کاشی (رحمه الله تعالی) که او را کمال الدین محمد حاسب گفتندی و در انواع حکمت خصوصا فن ریاضی تقدیمی حاصل کرده بود و با پدر بنده کمترین سابقه دوستی و معرفتی داشت، بدان دیار افتاد. پدر، بنده را به استفادت از او و تردد به خدمت او اشارت کرد، و بنده در پیش او به تعلم فن ریاضی مشغول شدم.»

از این گفتار روشن می شود که خواجه نصیر الدین شاگرد شاگرد بابا افضل بوده است و بابا از اصحاب خواجه نبوده است (آنچنانکه در دائرة المعارف فارسی آمده است) بلکه در طبقه استادان خواجه بوده است. علیهذا این که وفات بابا را در 606 یا 610 و یا قریب به این سنوات بدانیم (بر خلاف آنچه در لغتنامه و غزالی نامه آمده است) اقرب احتمالات است و بر خلاف ادعای سعید نفیسی در مقدمه رباعیات بابا افضل و دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات ایران تولد بابا در اواخر قرن ششم نبوده بلکه در اواسط آن قرن بوده است.

این رباعی در مدح بابا منسوب به خواجه است :

گر عرض دهد سپهر اعلی فضل فضلا و فضل افضل از هر ملکی به جای تسبیح آواز آید که افضل، افضل

طبقه دوازدهم

1. فرید الدین داماد نیشابوری. از تاریخ زندگی این مرد نیز اطلاع درستی نداریم. همین قدر می دانیم که استاد خواجه نصیر الدین طوسی بوده و خواجه اشارات را نزد او تحصیل کرده است (87) و خود او شاگرد صدر الدین سرخسی سابق الذکر بوده است. سلسله اساتید خواجه از طریق فرید الدین داماد به بو علی می رسد، به این ترتیب که خواجه شاگرد فرید الدین داماد و او شاگرد صدر الدین سرخسی و او شاگرد افضل الدین غیلانی و او شاگرد ابو العباس لوکری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بو علی بوده است. سال وفاتش بر ما معلوم نیست.

2. شمس الدین عبد الحمید بن عیسی خسرو شاهی، معروف به شمس الدین خسرو شاهی. ابن ابی اصیبعه از او به عنوان امام العلماء، سید الحكماء، قدوة الانام، شرف الاسلام یاد می کند (88). در طب و فلسفه و علوم شرعی مبرز و از شاگردان مبرز فخر الدین رازی بوده. کتاب شفا را تلخیص کرده ولی شهرتش در محیط فلسفه به واسطه برخی سؤالات فلسفی است که خواجه نصیر الدین طوسی از او-که در طبقه اساتید خواجه بوده است- کرده و او جواب داده و در کتب فلسفی مطرح است (89).

3. قطب الدین ابراهیم بن علی بن محمد سلمی، معروف به قطب الدین مصری. این مرد نیز از شاگردان مبرز فخر الدین رازی بوده است. ابن ابی اصیبعه می گوید وی اصلا از بلاد مغرب بوده و بعد به مصر منتقل شده و مدتی در آنجا اقامت کرده، سپس به بلاد ایران مسافرت کرده، نزد فخر الدین رازی تحصیل کرده است. استاد خویش فخر الدین را در فلسفه بر بو علی ترجیح می داده، همچنانکه ابو سهل مسیحی را در طب بر بو علی ترجیح می داده است. قطب الدین مصری در فتنه مغول در نیشابور کشته شد (90). او نیز از اساتید خواجه نصیر الدین طوسی بوده است (91). علیهذا خواجه شاگرد شاگرد فخر رازی بوده است.

4. کمال الدین یونس (یا کمال الدین بن یونس) موصلی، معروف به ابن منعه. ابن ابی اصیبعه که با او قرب زمان داشته، او را نیز قدوة العلماء و سید الحكماء می خواند (92). در مدرسه موصل به تدریس علوم فلسفی اشتغال داشته و شاگردانی تربیت کرده است. مطابق آنچه در ریحانة الادب آمده خواجه نزد این مرد نیز تحصیل کرده است (93). در ریحانة الادب، جلد پنجم صفحه 9 می نویسد :

«از اکابر علمای حکمای عامه می باشد که در نحو و صرف و فقه و حدیث و تفسیر و طب و تاریخ و موسیقی و هندسه و حکمت و هیئت. . . وحید عصر خود بوده، در اندک زمانی شهرت بی نهایت یافته و مرجع استفاده افاضل گردید. از بلاد بعیده حاضر حوزه درسی او می شده اند. . . وفات او در سال 639 واقع شده است.»

طبقه سیزدهم

1. خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی. او را «استاد البشر» لقب داده اند و نیازی به معرفی ندارد. ارزش کارهای فلسفی او و نقشی که در تحول فلسفه داشته است نیازمند به یک کتاب است. در ریاضیات از شخصیت‌های معدود جهان به شمار می‌رود. از کسانی است که در اساس هیئت بطلمیوس تشکیک کرده و زمینه را برای هیئت جدید فراهم کرده است. آقای تقی زاده مدعی است که ایرادات خواجه در کتاب تذکره خویش بر اساس هیئت بطلمیوس، به پیشنهاد کپرنیک لهستانی طرح نوینی را برای هیئت عالم کمک کرده است (94). خواجه مانند بو علی یک زندگی پر ماجرا داشته است. در آخر اشارات به شکل دردناکی ناله سر می‌دهد، و در عین حال اینهمه آثار آفریده و شاگردان بسیار تربیت کرده است. خواجه در سال 597 متولد شده و در سال 672 در گذشته است.

2. اثیر الدین مفضل بن عمر ابهری. کتاب معروف او کتاب هدایه است در طبیعیات و الهیات که جای شایسته ای باز کرده است. این کتاب را قاضی حسین میبدی و صدر المتالهین شیرازی شرح کرده اند. شرح اخیر موجب شهرت بیشتر کتاب و مؤلف آن شده است. علامه حلی در کتاب جوهر النضید، صفحه 78 در باب عکس سالبه جزئی که مورد اتفاق منطقیین است که عکس ندارد، می‌گوید: «به استثنای قضیه مشروطه خاصه و عرفیه خاصه». بعد می‌گوید: «این مطلب از مطالبی است که اثیر الدین مفضل بن عمر ابهری بر آن وقوف یافت». گویند شاگرد امام فخر رازی بوده است.

3. نجم الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی، معروف به دبیران. از اکابر حکما و منطقیین و ریاضی دانان به شمار می‌رود. کتاب معروف او در حکمت کتاب حکمة العین است که شروح بسیار بر آن نوشته شده است. کتاب معروفش در منطق شمسیه است که به نام خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی نوشته است و قطب الدین رازی آن را شرح کرده و مجموع متن و شرح از کتب رایج درسی طلاب است. کاتبی استاد علامه حلی و قطب الدین شیرازی و همکار و مصاحب خواجه نصیر الدین طوسی در ساختن رصد مراغه بوده و در سال 675 در گذشته است.

طبقه چهاردهم

این طبقه را شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی تشکیل می‌دهند:

1. حسن بن یوسف بن مطهر حلی، معروف به علامه حلی. هر چند شهرت علامه حلی به فقاقت است اما او مردی جامع بوده، در منطق و فلسفه نیز مهارت کامل داشته و کتب ارزشمندی تألیف کرده است. ما در تاریخچه فقها از این مرد بزرگ که قطعا از نوابغ تاریخ اسلامی است یاد کرده ایم. علامه حلی عرب است و شاگرد کاتبی و خواجه بوده است. در سال 648 متولد و در سال 711 در گذشته است.

2. کمال الدین میثم بن میثم بحرانی، معروف به ابن میثم بحرانی. ادیب و فقیه و فیلسوف بوده است. فلسفه را نزد خواجه نصیر الدین طوسی تحصیل کرده است. بعضی گفته اند که خواجه نیز متقابلا نزد او فقه خوانده است (95). ابن میثم نهج البلاغه را شرح کرده است. از نظر فلسفی، شرح او بهترین شروح نهج البلاغه شمرده شده و اخیرا در پنج جلد چاپ شده است. ابن میثم در سال 678 یا 679 و یا بنابر تحقیق صاحب الذریعه در سال 699 در گذشته است (96).

3. قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی، معروف به قطب الدین شیرازی. در منطق شاگرد کاتبی قزوینی و در حکمت و طب (کلیات قانون) شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بوده است. قانون بو علی و حکمة

الاشراق سهروردي را شرح کرده است و خود کتابي به فارسي در اقسام حکمت نوشته که به نام درة التاج معروف است و اخيرا چاپ شده است. هر سه کتاب نامبرده با ارزش است. شهرت بيشتري او در جو فلسفي به واسطه شرح حکمة الاشراق است. با خواجه نصير الدين طوسي در کار رصد مراغه همکاري داشته است. در سال 710 يا 716 در گذشته است (97).

4. حسن بن محمد بن شرفشاه علوي حسيني استرآبادي، معروف به ابن شرفشاه. در مراغه محضر خواجه را درک کرده و نزد او تحصيل کرده و ملازم او مي بوده است. بعد از وفات خواجه به موصل رفته و در مدرسه نوريه به تدريس حکمت پرداخته است. تجريد خواجه را حاشيه و قواعد العقائد او را شرح کرده است و در سال 715 يا 717 يا 718 در گذشته است (98).

پي نوشت ها :

1- هانري کرين، تاريخ فلسفه اسلامي، ص 199 و دکتر نصر، سه حکيم مسلمان، ص 16. آقاي دکتر نصر در

حواشي صفحه 166 مي نويسد : کاردانوس نام کندي را همرديف نامهاي ارشميدس، ارسطو، اقليدس آورده است.

2- تاريخ فلسفه اسلامي، ص 199.

3- دکتر ذبيح الله صفا، تاريخ علوم عقلي در اسلام، ص 161.

4- شيخ عبد الله نعمه، فلاسفه شيعه.

5- الفهرست، ص 204.

6- همان، ص 230.

7- معجم الادباء، چاپ مصر، 1923 م، ج 1/ص 145.

8- فلاسفه شيعه، ص 113، 124.

9- الفهرست، ص 179.

10- همان، ص 426 و عيون الانباء، ج 2/ص 105، 114.

11- الفهرست، ص 520.

12- عيون الانباء، ج 3/ص 225.

13- الفهرست، ص 382 و تاريخ الحكماء قفطي، ص 435.

14- ابن خلکان، و فيات الاعيان.

15- تاريخ الحكماء، ص 277.

16- مقدمه ترجمه السيرة الفلسفية رازي به قلم دکتر مهدي محقق.

17- شرح حال و آثار و افکار رازي، به قلم دکتر مهدي محقق در مقدمه ترجمه السيرة الفلسفية رازي، ص 7.

18- دکتر محقق، مقدمه ترجمه السيرة الفلسفية، ص 56.

19- عيون الانباء، ج 2/ص 352.

20- همان، ج 3/ص 352.

21- همان، ج 2/ص 359.

22- همان، ج 3/ص 358.

- 23- همان، ج 2/ص 359.
- 24- همان، ص 358.
- 25- همان، ص 359.
- 26- فلاسفه شیعه.
- 27- الفهرست، ص 430.
- 28- همان، ص 381.
- 29- رجوع شود به الفهرست، ص 382 و التنبيه و الاشراف، ص 105 و تاريخ الحكماء، ص 323 و عيون الانباء، ج 2/ص 227.
- 30- تاريخ الحكماء، ابن قفطي، ص 277.
- 31- سه حکيم مسلمان، ص 19، تاريخ علوم عقلي در اسلام، ص 182.
- 32- نامه دانشوران، ج 1/ص 84.
- 33- تاريخ علوم عقلي در تمدن اسلامي، ص 204.
- 34- نامه دانشوران، ج 1/ص 83.
- 35- بيست مقاله قزويني، ج 2/ص 145.
- 36- سه حکيم مسلمان، ص 27.
- 37- فلاسفه ايراني، ص 182. در حال حاضر اين جلد از معجم الادباء نزد من حاضر نيست که مراجعه کنم.
- 38- اين بنده قسمتهاي فلسفي اين پرسشها را بعلاوه برخي پرسشهاي ديگر که احتمالاً آنها هم از ابو ريحان است مورد بررسي قرار داده و در نشریه اي به نام بررسيهاي درباره ابو ريحان بيروني از طرف دانشکده الهيات و معارف اسلامي چاپ شده است.
- 39- براي به دست آوردن اطلاعي و لو اجمالي از کارهاي ابو ريحان رجوع شود به کتاب بررسيهاي درباره ابو ريحان بيروني نشریه دانشکده الهيات، خصوصاً مقاله آقاي مجتبي مينوي و به کتاب نظر متفکران اسلامي درباره طبيعت تاليف دکتر سيد حسين نصر.
- 40- عيون الانباء، ج 2/ص 235.
- 41- ص 24.
- 42- تاريخ علوم در تمدن اسلامي، ص 293.
- 43- همان.
- 44- کتاب تاريخ علوم در اسلام مرحوم تقی زاده متأسفانه ناتمام است و ظاهراً مستقلاً چاپ نشده است، در نشریه «مقالات و بررسيها» از شماره دوم تا هشتم چاپ شده است. قسمتهاي فوق از دفتر هفتم و هشتم آن نشریه، صفحه 164 نقل شد.
- 45- ترجمه تتمه صوان الحکمه، ص 60.
- 46- مقدمه عبد الرحمن بدوي بر تعليقات ابن سينا، ص 8.
- 47- جزوه تکليفي آقاي سيد حسن احمدي علون آبادي در سال اول دوره دکترای دانشکده الهيات.
- 48- عبد الرحمن بدوي، ارسطو عند العرب.
- 49- عيون الانباء، ج 2/ص 240.

- 50- ترجمه تتمه صوان الحکمه، ص 80.
- 51- عیون الانباء، ج 2/ص 259.
- 52- همان، ج 2/ص 236.
- 53- رجوع شود به بحث محققانه آقای محیط طباطبایی در مجله «گوهر»، سال اول، شماره 6.
- 54- علی اصغر حلبی، فلاسفه ایرانی، ص 408.
- 55- مجموعه رسائل خیام، چاپ شوروی.
- 56- ترجمه تتمه صوان الحکمه، ص 71 و 72.
- 57- «مقالات و بررسیها»، دفتر پنجم و ششم، ص 242.
- 58- برای اطلاع از تاریخ و اندیشه غزالی رجوع شود به کتاب غزالی نامه آقای جلال همایی و کتاب فرار از مدرسه آقای دکتر عبد الحسین زرین کوب، استادان دانشگاه تهران.
- 59- جزوه آقای احمدی، نقل از متن عربی صوان الحکمه. ترجمه فارسی این متن که نزد من است فاقد این قسمت است، ولی این ترجمه به طور کلی بسیاری از قسمتها را حذف کرده، در حقیقت تلخیص است نه ترجمه کامل.
- 60- تاریخ علوم عقلی در اسلام، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمه، ص 110 و 111.
- 61- عیون الانباء، ج 2/ص 298 و 299.
- 62- جزوه آقای احمدی، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمه.
- 63- الکتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذكری ابن سینا، ص 56.
- 64- عیون الانباء، ج 3/ص 102.
- 65- الکتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذكری ابن سینا، ص 57.
- 66- عیون الانباء، ج 3/ص 34.
- 76 و 68- معجم الادباء، ج 7/ص 269.
- 69- جزوه آقای احمدی، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمه، ص 127.
- 70- تاریخ علوم عقلی در اسلام، ص 229.
- 71- اسفار، مباحث جواهر و اعراض.
- 72- نامه دانشوران، ج 1/ص 251-260.
- 73- ریحانة الادب، ج 8/ص 68.
- 74- عیون الانباء، ج 2/ص 328.
- 75- همان، ج 2/ص 327.
- 76- تاریخ الحکماء ابن القفطی، ص 290.
- 77- عیون الانباء، ج 2/ص 328.
- 78- همان، ج 3/ص 34-45 و تاریخ الحکماء ابن القفطی، ص 291-293.
- 79- معجم الادباء، ج 7/ص 269.
- 80- وفيات الاعیان، ج 5/ص 316.
- 81- عیون الانباء، ج 3/ص 274.

82- سه حکیم مسلمان، ص 76.

83- فهرست مصنفات افضل الدین کاشانی، تالیف آقایان مجتبی مینوی و دکتر یحیی مهدوی.

84- غزالی نامه، چاپ دوم، ص 106.

85- دعوة التقرب، ص 185.

86- در روضات می نویسد که شرح اشارات در سال 640 پایان یافت.

87- روضات الجنات، ص 582.

88- عیون الانباء، ج 3/ص 383.

89- اسفار، ج 4 (چاپ سنگی)، ص 95 و تعلیقه صدر المتألهین بر شفا، ص 170. صدر المتألهین که جوابهای خسروشاهی را کافی نمی داند، خود رساله مستقلی در جواب این سؤالات نوشته و در حاشیه مبدا و معاد و شرح هدایه چاپ شده است.

90- عیون الانباء، ج 3/ص 45 و 46.

91- ریحانة الادب، ج 2/ص 177.

92- عیون الانباء، ج 2/ص 337.

93- ریحانة الادب، ج 2/ص 177.

94- مقالات و بررسیها (نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران)، دفتر هفتم و هشتم، ص 162.

95- روضات الجنات، ص 582.

96- ریحانة الادب، ج 8/ص 243.

97- همان، ج 4/ص 471.

98- همان، ج 8/ص 53 و 54.